

بررسی تاریخی ابقاء، یا عزل معاویه از سوی امام علی (ع) با استناد به نامه‌های رد و بدل شده

دکتر محمد رستمی نجف آبادی

گروه تاریخ، واحد نجف‌آباد،

دانشگاه پیام نور، نجف‌آباد-ایران

چکیده

امام علی (ع) پس از به خلافت رسیدن، با نوشتن اولین نامه خود به معاویه - علی‌رغم توصیه بعضی از نزدیکان که نشان از سادگی آنان داشت - از وی خواست تا با آن حضرت بیعت نموده و حکومت شام را به والی انتصابی خود - سهل بن حنیف - بسپارد، اما او که به واقع، منتظر قتل عثمان و رسیدن چنین روزی بود با نوشتن نامه‌ای سفید به آن حضرت اعلان جنگ داد.

در بعضی از منابع تاریخی، با ارائه نامه‌هایی منسوب به امام، صحبت از ابقاء معاویه توسط آن حضرت شده، اما منابع معتبر تاریخی دیگر این نظر را قاطعانه رد نموده‌اند. در هر حال، صلح‌طلبی امام در برخورد با معاویه همچنان ادامه پیدا نمود و آن حضرت همچنان به دنبال راهی به جز پیکار و جنگ بود و با فرستادن جریر بن عبدالله بحلی، به عنوان پیک ویژه خود، که حامل پیام شفاهی و کتبی آن حضرت بود آخرین تلاش خود را برای عدم تحقق جنگ انجام دادند، اما معاویه تصمیم خود را برای جنگ با آن حضرت گرفته بود و به طور رسمی به امام اعلان جنگ داد.

امام به ناچار برای رویارویی با معاویه آماده می‌شد که خبر حرکت اصحاب جمل را که بی‌تأثیر از تحریکات معاویه نبود شنید و به سوی بصره شتافت. آن حضرت (ع) پس از سرکوبی

شورشیان پیروزمندانه وارد کوفه گردید و از آنجا نیز نامه‌هایی چند در دعوت معاویه بر بیعت و صلح، به معاویه نگاشت. پاسخ معاویه به تمام نامه‌های آن حضرت پاسخ رویارویی و جنگ بود و سرانجام این مواضع نابخردانه معاویه، که ریشه در سیاست‌هایی داشت که سال‌ها قبل، توسط دیگران تعیین شده بود، به جنگی سخت در منطقه صفین انجامید.

کلید واژگان: امام علی (ع)، معاویه، خلافت، بیعت.

مقدمه

این نوشتار، یک بررسی تاریخی از اقدام قاطع امام در برخورد با معاویه و برکناری فوری او، به محض رسیدن به خلافت و تلاش معاویه در بوجود آوردن اولین جنگ داخلی میان مسلمانان است. دلیل انتخاب موضوع فوق نیز این نکته است که معاویه پرده و حجاب منافقان و دشمنان اسلام بوده و افشای چهره او، راه را برای شناخت چهره واقعی دشمنان اسلام و منافقان قبل از او تسهیل خواهد نمود. معاویه دروازه شناخت معاندان و حسودان و مغرضان نسبت به نبی مکرم اسلام است که هرکدام به هوی و هوس و اهدافی خاص، به دروغ اسلام آوردند و البته در زمان مناسب ضربه مقتضی خود را نیز به اسلام راستین وارد آوردند.

معاویه نماد این ضرب‌المثل معروف انگلیسی است که: دستی را که نمی‌توانی قطع کنی ببوس. آنان که به قصد آزار و کشتن پیامبر حرکت کرده بودند و سرانجام مسلمان شدند!! و... البته توسط پسر هند جگرخوار ضربه سهمگین خود را بر اسلام در انحراف از اصول و آرمان‌ها وارد آوردند. با خلافت امام (ع)، آن حضرت در اولین اقدام نسبت به عزل کسی اقدام نمود که مدعی بود بر گمارده عمر و عثمان است و چون خلیفه دوم همه والیان خود را عوض کرده ولی او را عوض ننمود و عثمان نیز همه والیان عمر را برکنار نمود اما نه تنها او را عوض ننمود بلکه تمام شامات را به او سپرد، پس علی را حق برکناری او نمی‌باشد.

اسناد و مدارک حاوی این اقدام در کتب معتبر تاریخی موجود است، اما آنچه که ضرورت توجه و نگاهی عمیق‌تر به این مدارک را ایجاب نموده است، بعضی از اخبار ضد و نقیضی است که از آغازین روابط امام علی (ع) و معاویه با تکیه بر نامه‌های رد و بدل شده به دست ما رسیده است. بعضی از این نامه‌ها بیانگر ابقای معاویه از سوی امام علی (ع) به محض رسیدن به خلافت بوده و این در حالی است که بیشتر اسناد، برکناری او را از سوی آن حضرت گزارش می‌دهند.

در این مقاله با دقت به محتوای این نامه‌ها و اسناد آن در کتب معتبر تاریخ پرداخته شده و تلاش گردیده است با ارائه نامه‌های صحیح آن حضرت بر خلاف نامه‌های منسوب به ایشاق لاً برکناری معاویه توسط امام علی (ع)، ثابت و سپس تلاش معاویه در به راه انداختن اولین و بزرگترین جنگ داخلی میان مسلمانان مشخص و نقش مخرب او در پایه‌گذاری اولین فتنه بزرگ جامعه اسلامی تبیین گردد.

آغاز خلافت امام علی (ع)

پس از کشته شدن عثمان، در روز جمعه هجدهم ذی‌الحجه سال سی و پنج هجری^۱ مردم مدینه سرگردان و مضطرب و انقلابیون هراسناک در کار خویش به دنبال جانشین برای خلیفه مقتول، عثمان می‌گردیدند. غالب نظرها به سوی حضرت علی (ع) بود و سرانجام قریب به اتفاق مسلمین اعم از مهاجر و انصار با امام علی (ع) بیعت نمودند.^۲

با بیعت مردم مدینه و شرکت‌کنندگان نبرد بدر، که مورد تاکید امام بود^۳، آن حضرت پذیرفتند تا زمام امور مسلمانان را به عنوان خلیفه مسلمانان در دست بگیرند. پذیرشی که به قول احمد بن حنبل، سبب آبروی خلافت گردید.^۴ آن حضرت (ع) پس از آن تصمیم گرفتند تا حکام و عمال عثمان را عزل نموده و بجای آنها اشخاص دیگری برگمارند و این به سال سی و شش هجری قمری بود.^۵

امام امراء و حکام و عمال خود را به شهرستان‌های مختلف فرستادند. به جای عبدالله عامر عامل عثمان بر بصره، عثمان بن حنیف و به جای یعلی بن امیه بر یمن، عبیدالله بن عباس را و به جای عبدالله بن ابی سرح بر مصر، قیس بن سعد را برگماشته و عماره بن شهاب را به حکومت کوفه منصوب نمودند.^۶

در مورد شام هم بر اساس آنچه که ابن‌اعثم بیان داشته اینکه امیرالمومنین (ع) عزیمت شام نمود تا آن ولایت را ببیند و معاویه را دریابد و آنچه صلاح باشد در کار او انجام دهد، اما ابویوب انصاری از امام خواست تا قوام یافتن کار خلافت در مدینه بماند و آن حضرت (ع) نیز رأی و نظر وی را پذیرفته و حرکت به جانب شام را فسخ نمودند.^۷

معاویه، ابقاء یا برکناری؟

سوالی که در اینجا مطرح است اینکه اولین برخورد امام با معاویه چگونه بوده؟ و آن حضرت در مورد ادامه ولایت او بر شام چه نظری داشته‌اند؟ نظر غالب و قاطع و همچنین انبوه شواهد بر این امر بوده که امام هرگز تداوم حکومت او را بر شام حتی برای یک روز هم صلاح ندانسته و علیرغم مخالفت بعضی از اصحاب در همان ابتدا نسبت به عزل او اقدام نمودند. البته در این مورد دو خبر متفاوت از سایر اخبار در این باره ارائه شده و بیانگر این مطلب است که امام در ابتدای خلافت خود معاویه را در حکومت بر شام ابقاء نمودند.

ابن قتیبه دینوری و بلاذری، در بیانی متناقض، حتی با سایر اخبارشان که مورد بررسی قرار خواهد گرفت، صحبت از اعطای حکومت شام به معاویه از سوی امام (ع) در همان آغاز خلافت نموده‌اند.

از میان آنان ابن قتیبه، بیان می‌کند که علی(ع) پس از به دست‌گیری حکومت به معاویه نوشت:

اَللّٰهُمَّ

«اَمَّا بَعْدُ فَتَدَّ وَلِيَّتَكَ مَا قَبْلَكَ مِنَ الْاَمْرِ وَالْمَالِ، فَبَايِعَ مِنْ قَبْلِكَ، ثُمَّ اَقْدَمَ اِلَيَّ فِي الْفَجْرِ مِنْ اَهْلِ الشَّامِ».

اما بعد، من تو را بر آنچه از حکومت و ثروت در اختیار داری ولایت دادم، پس از طرف افرادت بیعت کن، و

سپس به همراه یک هزار نفر از اهل شام به سوی من بیا.^۸

هنگامی که نامه علی(ع) به دست معاویه رسید، درخواست طومار نموده و در آن چنین نوشت:

میان من و میان قیس چیزی جز ضربه نیزه‌ها و زدن گردن‌ها نخواهد بود.^۹

چون حضرت علی(ع) این جواب را از معاویه دریافت داشته و بر مضمون آن مطلع گردید

ناراحت شده و از جای برخاسته به منزل رفتند.^{۱۰}

همچنین مورخ دیگر، بلاذری از قول صالح بن کیسان بیان می‌کند: هنگامی که عثمان کشته شد و

با علی بیعت گردید، نامه‌ای بدین مضمون به معاویه نوشت:

اَللّٰهُمَّ

فَاُغْمَةٌ عَلَيَّ، عَلَيَّ اَنْتَ تَقْبَلُ مَوَالِيَّ اَعْلَانًا وَتَقْبَلُ مَوَالِيَّ اَعْلَانًا وَتَقْبَلُ مَوَالِيَّ اَعْلَانًا وَتَقْبَلُ مَوَالِيَّ اَعْلَانًا

«يَعْلِيَّ قَتِيْبَهُ»

اگر عثمان پسر عموی تو است من هم پسر عموی توام و اگر او به تو نیکی کند هم به تو نیکی می‌کنم و

من تو را بر آنچه هستی ابقاء می‌کنم و بر آنچه که بر تو شایسته است به انجام وظیفه بپرداز.^{۱۱}

او ادامه می‌دهد که چون نامه علی (ع) به معاویه رسید، طوماری را خواست که در آن نوشته‌ای جز بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم نبود و آن را پیچاند و عنوانش را: از معاویه به علی پسر ابوطالب، قرار داد و به دست مردی از عبس به نام یزیدبن‌حر سپرد و او به حضور علی (ع) رسید و گفت امانم بده و علی به او امان داد مگر به خون، سپس نامه را به علی (ع) تحویل داد و هنگامی که در آن نظر افکند، دانست که معاویه با او بیعت نخواهد کرد.^{۱۲}

آنچه که از این دو نامه استنباط می‌گردد اینکه امام حاضر به پذیرش حاکمیت معاویه بر شام بوده است، اما این حاکم شام بوده که به مسالمت‌جویی امام بهایی نداده و به آن حضرت اعلان جنگ داده است.

آنچه که مشخص است اینکه اعلان جنگ از سوی معاویه انجام شده است که مقله‌ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد، اما آنچه در این نامه‌ها از قول امام مبنی بر ابقای معاویه بر ولایت شام بیان شده نمی‌تواند صحت داشته باشد، زیرا انبوه شواهدی که بخشی از آن ذکر خواهد شد و همچنین نامه‌های دیگر امام و خطبه‌های آن حضرت (ع) و درخواست‌های ملت‌مسانه معاویه در نبرد صفین مبنی بر واگذاری امارت شام به او خلاف آن را گواهی می‌دهند.

از جمله این شواهد گفتگوی مغیره بن‌شعبه با امام است. مغیره که به زیرک عرب شهرت داشت^{۱۳}، در همان روزهای اول خلافت امام (ع) به نزد آن حضرت آمده و اظهار داشت: «تقاضا دارم که معاویه را بر سر کارش ابقاء کن تا آن زمان که اوضاع سامان یافت، اگر خواستی می‌توانی او را برکنار کنی و دیگری را به جایش بگذاری»^{۱۴} امام (ع) در جوابش فرمود:

هرگز او و امثال او را به ولایت نخواهم گماشت.^{۱۵}

مغیره چون با مخالفت امام روبرو گردید به آن حضرت پیشنهاد نمود که لا اقل برای مدت یک سال، او را بر سر کار نگاه دار. اما علی (ع) در برابر این پیشنهاد فرمود:

به خدا سوگند که در دین خود دورویی نکنم و در کار حکومت خود ریا نوزم.^{۱۶}

او باز اصرار نمود که: در ابقاء معاویه، حجت با تو است، زیرا عمر، خلیفه دوم او را بر تمام شام ولایت بخشید.^{۱۷} اما امام همچنان (ع) نپذیرفت و فرمود که:

نه، به خدا سوگند! هرگز معاویه را برای دو روز هم ابقاء نخواهم نمود.^{۱۸}

این پیشنهاد و پاسخ، به خوبی از عمق حیل‌گری مغیره و همچنین ژرف‌نگری علی (ع) حکایت داشت، او می‌دانست که معاویه امارت را برای همیشه می‌خواهد و پیش از آن که از دسترسی به این هدف مطمئن شود، به هیچ بیعتی تن در نخواهد داد.

شاهد دیگر بر عدم ابقای معاویه اینکه، بلاذری برخلاف سخن قبلی خود مبنی بر ابقای معاویه در سخنی دیگر از قول ابو مخنف بیان می‌کند که امام مسوره بن مخرمه زهری را به سوی معاویه برای گرفتن بیعت فرستاد و به او چنین نوشت:

إِلَّا رَجَعْتُ إِلَى اللَّهِ مِنْكُمْ
مَوْذَعًا مُشْتَرِكًا يَوْمَ يَكْفُرُ الْمُنَافِقُونَ
أَشْرِكُوا بِاللهِ الشُّرَكَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا
وَعَدِ عَذَابَ الْآلِافِ
وَقَفَّ

رَ الْيَقِينِ لِيُكَفِّرَ عَنْكَ

مردم بدون مشورت من عثمان را کشتی حق نمودند با من از سر مشورت و اجتماع، پس بیعت کن، خداوند تو را رحمت داشته موفق کند و به سوی من حرکت کن در گروهی از بزرگان اهل شام.^{۱۹}

او در دنبال نامه ذکر می‌کند که امام هیچ ولایت و حکومتی برای معاویه قرار نداد و هنگامی که نامه امام به معاویه رسید و از متن آن آگاه شد، از بیعت با علی (ع) خودداری نموده و نافرمانی خود را آشکار نمود و مردی را با نامه سفید که هیچ چیزی در آن نوشته بود و مهری هم نداشت و بعضی هم گفته‌اند که مهر داشته و عنوان آن: از معاویه به علی پسر ابوطالب بود، برای امام فرستاد و هنگامی که علی (ع) آن را مشاهده کرد و علت آن را از سفیر معاویه پرسید، جواب داد، من از نزد قومی می‌آیم که معتقدند تو عثمان را کشته‌ای و تا تو را به قصاص آن نکشند راضی نخواهند شد و علی (ع) خطاب به مردم مدینه فرمود:

ای مردم مدینه به خدا قسم یا باید بجنگید و یا کسانی که با شما خواهند جنگید به سویتان خواهند آمد.^{۲۰}

سخن امام به مردم مدینه مبنی بر اینکه اگر شما هم آماده نبرد با معاویه نشوید او به سراغتان خواهد آمد، بیانگر این نکته است که حاکم شام تصمیم خود را برای نبرد با آن حضرت گرفته بود.

اگر چه محتوای نامه بلاذری اشاره‌ای به برکناری معاویه ننموده، اما از ابقای وی نیز بر ولایت شام هیچ علامتی مشاهده نمی‌شود. زیرا چنانچه بیان شد ابقای او بر امارت شام، دارای ابعاد خطرناکی بود و این احتمال وجود داشت که در صورت ابقای معاویه، او همچنان از پذیرش خلافت امام (ع) سرباز زند و حاضر نشود که با آن حضرت بیعت کند، آخر تضاد معاویه با علی، از نوع تضاد سیاهی با سپیدی بود، که جمع آنان غیرممکن است.^{۲۱} در پیشینه روابط امام و معاویه نکاتی وجود داشت، همچون کشته شدن برادر، دایی و نیای معاویه به دست آن حضرت، که باعث می‌شد هرگز معاویه زیر بار بیعت با امام نرود.^{۲۲}

نکته دیگر در عدم ابقای معاویه افکار عمومی جامعه اسلامی نسبت به معاویه بود. در حقیقت یکی از بدعتها و کارهای عثمان که به آن اعتراض شد و به کشته شدن عثمان منجر شد، مسئله حکومت معاویه بر شام بود. عذر عثمان این بود که چون، عمر پیش از عثمان، معاویه را به حکومت گماشته است، او به احترام عمر نباید معاویه را برکنار کند. ولی، مسلمانان این عذر را نپذیرفتند و قانع نشدند و خواستار برکناری او شدند و شد آنچه شد.

خود امام علی(ع) هم از کسانی بود که بارها نارضایتی خود را نسبت به حکومت معاویه به عثمان بیان داشته بود. آن حضرت بیشتر از همگان، برنفاق و فساد معاویه آگاه بود. حال، اگر آن حضرت آغاز خلافت خود را با تثبیت و ابقای معاویه بر حکومت شام آغاز می‌کرد، در آن صورت خشم و نارضایتی مردم و انقلابیونی را بر خود می‌خرد که جز به عزل معاویه رضایت نمی‌دادند و حتی از لحاظ ظاهر هم صلاح کار امام هرگز در ابقای معاویه نبود.^{۲۳}

شاهد دیگر سخن بر عدم ابقای معاویه، نامه نقل شده از سیدرضی است. سیدرضی اولین نامه

امام را به معاویه چنین می‌داند:

إِلَّا أَلَّا رَحِمَ اللَّهُ مَنِ مِمَّ
 هِيَ نَحْ أَوْ أَلَّا بَعَثَهُ فُ أَمِنْ عَيْنِ أَلِيٍّ لَمَعَبٍ دِينَ
 أَلْ كَثِيرًا هَلَّا وَهَلَّا لِحْ دِيَوْ ثَلَّةُ فُ لَحْ مِيَهُ لَهَا أَنْ
 أَلَّا «سَأَ لَشَوْ مُعَا وَدِ بِنَهْفَ إِلِيْدِ أَلِيٍّ أَلِيٍّ بِلْ

بنام خدا، علی امیر مؤمنان، به معاویه پسر ابوسفیان: اما بعد، می‌دانی که من در باره شما معذورم و از آنچه رخ داد رویگردان و به دور. تا شد آنچه باید بود و باز داشتن آن ممکن نمی‌نمود. داستان دراز است و سخن بسیار. آنچه گذشت، گذشت و آنچه روی نمود آمد، به ناچار. پس آنانی که نزد تو به سر می‌برند بیعت گیر و با گروهی از یاران خود نزد من بیا.^{۲۴}

این نامه در نهج البلاغه به عنوان نامه هفتاد و پنج از نامه‌های امام(ع) آورده شده است. سیدرضی رحمت‌الله علیه آن را از کتاب جمل واقدی نقل نموده^{۲۵} و با عبارت «فی اول ما بویع له» ذکر نموده که این نامه اولین نامه آن حضرت(ع) بوده است.^{۲۶}

ابن‌ابی‌الحدید معتقد است که نامه خطاب به معاویه و تمام بنی‌امیه می‌باشد.^{۲۷} این نامه بیانگر تلاش امام(ع) در جهت هدایت عثمان و جلوگیری از کشته شدن وی به دست انقلابیون و عدم شرکت وی در این قتل می‌باشد که در بیشتر کتب تاریخی مربوط به آن واقعه ذکر شده است. منظور امام(ع) در نامه از خطاب به معاویه این است که:

شما می‌دانید من از جمله تحریک‌کنندگان بر قتل عثمان نبودم. بلکه شورش بر علیه عثمان یک حرکت عمومی بوده که اکثریت مهاجر و انصار یا مشارکت مستقیم در آن داشته‌اند یا هیچگونه موضع‌گیری به نفع عثمان از خود نشان نداده‌اند چرا که او را مقصر می‌دانسته‌اند طوری که خود عثمان هم امیدی به مردم مدینه برای حمایت از خود نداشت و تنها امیدش به مردم شام بود و برای همین، عثمانیه همیشه شام را بر مدینه ترجیح می‌دادند.^{۲۸} یحیی بن حکم بن ابی العاص سرزمین مدینه را ارض خبیثه و شام را ارض مقدسه می‌خواند.^{۲۹}

آنچه مشخص است اینکه امام در این نامه هیچ ولایت و حکومتی را برای معاویه قرار نداد و تنها از او می‌خواهد تا بیعت کند، اما چگونه بیعت خواهد کرد در حالی که خلیفه دوم او را برای چنین روزی آماده نموده بود.

معاویه در زمان عمر، والی مناطق شام و اردن شده بود و در زمان عمر، بحدی نیرومند شده بود، که خلیفه دوم اعضای شورا را از اختلاف و کینه‌توزی نسبت به یکدیگر بر حذر می‌داشت، مبادا در امر خلافت مغلوب معاویه شوند^{۳۰} و چون عمر پیش از وفاتش آن را به زبان آورده بود، پس تردیدی نیست که این سخن به گوش معاویه رسیده بود. و رسیدن آن خبر به گوش معاویه، خود کافی بود که هر چه بیشتر به خلافت چشم طمع بدوزد و او را به فکر روزی اندازد که بتواند خلافت را از دست بزرگان صحابه بیرون ببرد.

خلافت عثمان به معاویه امکان داد تا به نیرویی که در زمان خلیفه دوم داشت چندین برابر بیفزاید. او در اواخر عهد عثمان، صاحب بزرگترین نیروی ضربتی در جهان اسلام بود. یکصد هزار نفر به همراه فرزندان و بردگانشان مقرری سالیانه خود را بطور مداوم از بیت‌المال مسلمانان در شام دریافت می‌کردند. حتی در زمان عثمان، با آن که خلیفه، خود یک اموی بود، این معاویه بود که زعیم امویان به شمار می‌آمد.^{۳۱} اینک با گذشت زمانی دراز از امارت معاویه بر شام، از سال هجدهم تا سی و شش هـ ق او در اندیشه توسعه قلمرو خود بود و او بود که در یکی از آخرین نامه‌هایش به علی (ع) پیش از جنگ صفین خواستار آن شد که به جز شام، امارت مصر نیز از آن او باشد.^{۳۲}

از جمله شواهد فراوان دیگر، بر عدم ابقای معاویه از سوی امام، گزارش ابوحنیفه دینوری است که آن حضرت (ع) پس از به دست‌گیری حکومت اولین نامه خود را به این مضمون توسط حجاج بن غزیه انصاری برای معاویه نگاشتند:

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَّعَلَىٰ اٰلِهِٖ وَاٰلِهِٖ
 كَمَا صَلَّيْتَ عَلَىٰ اٰلِ اِبْرٰهِيْمَ (بَلْعَا دُ) بِحَدِّ اَكْبَرِ اَبْنِ زَيْنَبٍ لَمْ

عَمَّا رَاطِبُو دَوْلَتِ عَلِيٍّ لِيَايَةِ يَمِّ لِنَا سِ

اما بعد از داستان کشته شدن عثمان و جمع شدن مردم برای بیعت با من و اتفاق و هماهنگی ایشان آگاه شده ای اکنون یا تسلیم شو و بیعت بپذیر یا آماده جنگ باش.^{۳۳}

علی (ع) این نامه را همراه حجاج بن غزیه انصاری فرستاد، و او چون پیش معاویه رسید و نامه امام را به او داد و چون برخواند، با فرستادن نامه سفید بدون مهر به امام اعلان جنگ نمود.^{۳۴} عدم بیعت معاویه و فرستادن نامه سفید بدون مهر برای آن حضرت و تهدید به جنگ نکته حائز اهمیت و مشترک این نامه‌هاست.

دیگر شاهد بر عزل معاویه از حکومت شام، درخواست ذلیلانه معاویه در اوج نبرد صفین، از امام بر واگذاری شام به او می‌باشد. او به هنگامی که نشانه‌های برتری سپاه امام بر شام آشکار شده بود به عمروعاص بیان داشت که می‌خواهد نامه‌ای به علی (ع) بنگارد و شام را از او درخواست کند.^{۳۵} چرا که به اعتقاد او این نخستین چیزی است که گزند قریب الوقوع او را از وی بر می‌گرداند و در ضمیر او خلجانی از شک و تردید پدید می‌آورد. عمروبن عاص خندید و گفت که نمی‌شود با علی نیرنگ باخت و او پرسید که آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ و عمروعاص جواب داد که چرا، ولی آنان را دودمان نبوت است و تو را از آن بهره‌ای نباشد، اما اگر بخواهی نامه‌نگاری کنی، بنویس. معاویه هم نامه‌ای نوشته و آن را به دست مردی از قبیله سکاسک که عبدالله بن عتبّه نام داشت تا به آن حضرت برساند و در آن نوشته بود که:

پیش از این از شما خواستم که ایالت شام را بمن واگذار ولی شما از خواسته من سرباز زدید و نپذیرفتید، اکنون نیز همان خواسته پیش را خواهانم که تو از بقا نخواهی مگر آنچه را که من می‌خواهم.^{۳۶}

معاویه از امام درخواست کرده که وی را بر فرماندهی شام ثابت بدارد و این درخواست را با گفتن اینکه هر دوی ما درامیدواری درماندن به دنیا و ترس از مرگ یکسان هستیم، با نوعی شجاعت‌نمایی بیان کرده است.^{۳۷} امام ضمن رد ادعای معاویه به او پاسخ می‌دهد که:

اَكْفَلْنِي اِثْمًا يَمْ لَبَا كَهَلَا ا ذَلُّوا اَطْسَ عَطِي كَهَا ا طَلَبْتَنِي فِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ

ا ایفکله شام را از من طلب کرده ای همانا که من کسی نیستم که امروز بدهم به تو آنچه را که دیروز تو را از آن بازداشتم چه در دیروز استحقاق آن نداشتی و امروز هم بر آن حال باقی است. آفکله گفته‌ای در

ترس و امید درست نیست چه توبه کت و تردید در کار خود استوارتر و گذرانده‌تر از من که به علم و یقینم نیستی.

این نامه آن چنان که ظاهر است دو یا سه روز قبل از لیله‌الهریر نگاشته شده است.^{۳۹} معاویه به یکسان بودن خودش در شرافت و فضیلت اشاره کرده بود و حضرت در پاسخ او به یک‌یک تفاوت‌های بنی‌هاشم با بنی‌امیه پرداخته و به این نکته اشاره نموده که او طلیق است و لصیق و مراد از طلیق، همان آزاد شده و از لصیق این است که از ترس برق شمشیرها اسلام آورده باشد.^{۴۰} زمانی که نامه‌ی علی(ع) به معاویه رسید و آن را برای عمروعاص خواند به معاویه گفت:

بارها به تو گفتم که دست از نامه نوشتن به علی(ع) بدار. نپذیرفتی و لاجرم در جواب تو نوشت آنچه نوشت. معاویه درخشم شده و پرسید همین دیروز نبود که تو بواسطه کشف عورت ازدست او نجات یافتی. عمرو خندید و جواب داد که هر کس به هر نوع که در میدان جنگ از دست علی(ع) باز گردد عیب نیست و اگر تو برتری، قدم پیش گذار تا ببینم چگونه از دست او رهایی می‌یابی و در این مورد شعری به این مضمون سرود:

زهی خدا را، شگفتا از تو ای پسر هند و شگفتا از آنان که تو را چنین دستورها دهند! ای پدر ناشناخته، آیا به فریفتن علی طمع بسته‌ای، سخنی بی‌مایه و سست‌پایه و کلامی بی‌معنی و برگ و ریشه گسیخته بدو گفتی، که شام را به تو واگذارد.^{۴۱}

شاهد دیگر مخالفت امام بر ادامه حکمرانی معاویه، گفتگوی ابن‌عباس با آن حضرت است. مورخین نوشته‌اند که امام(ع) پس از به خلافت رسیدن، ابتدا از عبدالله بن عباس خواست که برای امارت روانه شود اما ابن‌عباس از پذیرش این امر خودداری نمود و بیان داشت که معاویه از بنی‌امیه بوده و پسر عموی عثمان و برکشیده او در شام می‌باشد و با رسیدن او به شام یا گردن او را خواهد زد و یا با گروگان گرفتن او بر آن حضرت فشار خواهد آورد.^{۴۲}

سپس ابن‌عباس از امام تقاضا نمود تا معاویه را همچنان در کار خود ابقاء کند و گفت: من تو را نصیحت می‌کنم که معاویه را بر کار نگاه داری. آن گاه اگر با تو بیعت کرد، تضمین می‌کنم که او را از جایگاهش فرود آورم.^{۴۳}

اما امیرمؤمنان(ع) در پاسخ فرمود: نه، به خدا سوگند! هرگز مانند او را بر کار نخواهم گمارد و اگر پذیرفت کنار برود که نیکوست و اگر طغیان نمود به جز شمشیر چیزی به او نخواهم داد.^{۴۴}

سپس امام به شعر ذیل تمثیل کرد: ... اگر من بدون زبونی بمیرم و جان من کوشش خود را کرده باشد، چنین مرگی ننگ نخواهد بود.^{۴۵}

پاسخ قاطع امام ابن عباس را قانع ننمود و آن حضرت باز با اصرار ابن عباس بر ابقاء معاویه مواجه شد که:

ای امیرمؤمنان! تو مرد دلیری هستی، اما آیا رسول خدا نفرمود که جنگ، فریب است. امام (ع) فرمود: آری. «ولی من چگونه می‌توانم مرد فاسد و گمراهی را به یاری خود بگیرم، که حتی یک روز هم نباید در رأس کار مسلمانان باقی بماند.» ابن عباس بیان داشت: «به خدا سوگند! اگر رأی مرا بپذیری، با سیاست و فریب، مخالفان را پس از استقرار اوضاع، از بین خواهم برد، بدون آن که مسئولیت آن متوجه تو شود و کار ناروایی بر تو باشد.»^{۴۶} امام (ع) در پاسخ فرمودند: «من از نیرنگ‌های تو و معاویه به دور هستم.»^{۴۷} و پس از آن سهل بن حنیف^{۴۸} را مامور به ولایت شام نمودند.^{۴۹}

او باید عازم شام می‌شد و به عنوان والی جدید در جای معاویه قرار می‌گرفت و این در حالی بود که معاویه با حاکمیت بیست ساله خود بر منطقه شام بر اوضاع آن جا تسلط کامل یافته بود. سابقه حکومت معاویه به سال هجدهم قمری باز می‌گشت. در آن سال، معاویه از سوی خلیفه دوم به امارت شهر دمشق گماشته شد،^{۵۰} آنگاه از زمان خلافت عثمان، او بر تمام منطقه شام فرمان و حکومت یافت.^{۵۱}

به هر حال در برابر سهل بن حنیف که عازم شام بود، سپاهیان شامی راه بر او گرفتند و گفتند که اگر عثمان او را به عنوان والی شام فرستاده، می‌پذیرند و در غیر این صورت باید باز گردد و او نیز از میانه راه تبوک به مدینه بازگشت.^{۵۲}

اقدامات مثبت امام علی (ع) در پرهیز از جنگ و اقناع معاویه در برکناری مسالمت‌جویانه از سوی بعضی از مورخین ذکر گردید. طبری نیز در دنباله ذکر حوادث آغاز سال سی و شش هجری و بعد از بازگرداندن سهل از نیمه راه تبوک توسط سپاه معاویه نوشته است که امام (ع) به معاویه والی شام و ابوموسی اشعری والی کوفه نامه نوشت، اما از متن نامه‌ها ذکری به میان نیاورده است.^{۵۳}

طبری گزارش ارسال نامه امام (ع) به معاویه را در مدینه به همراه سفیری به نام سبره‌جهنی دانسته و از متن نامه ارسالی امام به معاویه چیزی ننوشته و به این اکتفا نموده که نماینده امام (ع) هر زمان که از معاویه تقاضای جواب می‌نمود او اشعاری می‌خواند که به کشته شدن عثمان و جنگ اشاره داشت.^{۵۴} او بیش از آن نمی‌گفت، تا ماه سوم کشته شدن عثمان رسید و آنگاه یکی از

مردم بنی‌عبس را که از تیره بنی‌رواحه بود و قبیصه نام داشت پیش خواند و طوماری مهر زده به او داد که عنوان آن چنین بود «از معاویه به علی... الخ».^{۵۵}

این‌جوزی هم عین آن واقعه را نقل نموده و مانند طبری سفیر امام (ع) به معاویه را سبره‌جهنی دانسته است.^{۵۶}

ابن‌قتیبه دینوری نیز نوشته است که:

علی (ع) به مدت چهار ماه در مدینه در انتظار پاسخ معاویه درنگ کرد، تا اینکه سرانجام معاویه درنامه‌اش پاسخ ناشایستی به علی (ع) داد.^{۵۷}

در چنین شرایطی که برای امام راهی جز جنگ باقی نمانده بود، آن حضرت نیز تصمیم گرفت که بدون از دست دادن زمان، آهنگ شام کند و با ارسال نامه به کارگزاران خود در مناطق مصر، کوفه و بصره از آنان خواست تا مردم را برای حرکت به سوی شام برانگیزند.^{۵۸} امام در دعوت از اهالی مدینه برای جنگ با شامیان از ایشان خواست که بدون سستی و اکراه، فرمان او را اطاعت کنند و گرنه خداوند قدرت و فرمانروایی اسلام را از آنان باز خواهد داشت.^{۵۹}

آن حضرت سرانجام سپاهی جنگجو، به پیشاهنگی ابالیلی بن عمرو بن جراح، به سوی معاویه گسیل کرد و قثم بن عباس را در مدینه جانشین خود قرار داد.^{۶۰} تصمیم امام در برخورد با مخالفت معاویه بسیار قاطع و کوبنده بود، اما در اینجا یک حادثه عظیم، جنگ آن حضرت با معاویه را به تأخیر افکند. حادثه این چنین بود که طلحه و زبیر بیعت خود با علی (ع) را شکستند و همراه با عایشه، جبهه‌ای جدید را در پیش روی آن حضرت قرار دادند.^{۶۱}

به هر حال، جنگ جمل بر جنگ صفین پیشی گرفت، و به عنوان نخستین جنگ داخلی گسترده در میان مسلمانان، رقم خورد. امام علی (ع) با استعدادی که در مدینه برای نبرد با معاویه فراهم نموده بود رهسپار نبرد با اصحاب جمل گردید و این واقعه در ربیع‌الاول سال سی و شش هـ.ق بود.^{۶۲}

امام (ع) پس از تمام شدن غائله جمل، چندی در بصره مانده و در روز دوشنبه دوازده یا شانزده رجب سال سی و شش هجری، پس از نصب عبدالله بن عباس به عنوان حاکم بصره، عازم کوفه شد. ورود آن حضرت به کوفه، در روز دوشنبه دوازدهم ماه رجب یاد شده است.^{۶۳}

استقرار امام در کوفه

امیرمؤمنان(ع) پس از سرکوب اصحاب جمل، ابتدا در شهر بصره با پیشنهاد عمار یاسر و مالک اشتر مبنی بر ادامه مسیر به سوی شام مواجه شد.^{۶۴} برای انجام چنین کاری امام ابتدا عبدالله بن ابی رافع را خواسته و نامه فتح و پیروزی خود را نگاشت و برای کوفیان ارسال^{۶۵} و پس از تعیین ابن عباس به عنوان والی خود در بصره^{۶۶} عازم شهر کوفه گردید. سکونت امام در کوفه تا شهادت آن حضرت ادامه یافت. هدف اساسی امام پس از سرکوبی شورش جملیان، برخورد با معاویه بود. چنین کاری بدون حضور امام در عراق که در نزدیکی شام قرار داشت ممکن نبود.^{۶۷} افزون بر اینها، امام از میان قبایل یمنی طرفداران فراوانی داشت که حقیقتاً فدایی امام بودند. آنان در زمانی که امام به خلافت رسید، نقش مهمی داشتند و تا به آخر نیز بسیاری از آنها در تمامی صحنه‌های جنگ حضور یافتند. آن حضرت سرانجام در روز دوشنبه دوازدهم رجب سال سی و شش هجری، وارد این شهر گردید.^{۶۸}

مردم کوفه، به عنوان مردمی پیروز در بصره، استقبال شایانی از امام کردند^{۶۹} و با شادمانی ورود آن حضرت را خوش آمد گفتند و همگی بر جنگ با معاویه و هجوم براو پیش از آنکه به حرکت درآید هم رأی شدند.^{۷۰} در همان لحظه‌ای که امام به کوفه درآمد، شن بن عبدقیس در شعری امام(ع) را به نبرد با معاویه تحریض نمود.^{۷۱} مالک اشتر نیز به امیر مؤمنان (ع) عرضه داشت:

... اگر با این سپاه به سوی شام بروی هرگز با مانند آن، مواجه نخواهی شد...^{۷۲}

امام(ع) در کوفه نیز به صلح‌طلبی خود ادامه داده و باز برای معاویه نامه‌ای پیرامون مشروعیت بیعت مردم مدینه به هنگام مرگ عثمان نوشته و در این نامه که در ادامه مورد بررسی قرار خواهد گرفت، او را به بیعت خویش دعوت نمودند و همراه با نامه کتبی، پیام شفاهی نیز برای معاویه ارسال نمودند.^{۷۳}

این بار امیرمؤمنان (ع) در پی پیک ویژه‌ای بود تا به همراه نامه ارسالی، پیام شفاهی او را نیز به معاویه برساند. در این هنگام، جریر بن عبدالله بجلی، که در دوران خلافت عثمان، والی همدان بود و حال برای اعلام بیعت و طاعت به کوفه آمده بود، ایستاد و گفت: مرا نزد معاویه بفرست چه او سخن مرا می‌پذیرد و هنوز با من دوستی دارد، نزدش می‌روم و از او می‌خواهم که به اطاعت تو گردن نهد، به این شرط که تا وقتی سر به فرمان خدا دارد و از قرآن پیروی می‌کند فرمانداری از فرمانداران و کارگزاری از کارگزاران تو باشد.^{۷۴}

نکته قابل توجه در این سخن اینکه جریر به امام(ع) عرضه داشت که نزد معاویه می‌رود و از او می‌خواهد که به اطاعت آن حضرت گردن نهد، به این شرط که تا وقتی معاویه سر به فرمان خدا دارد و از قرآن پیروی می‌کند، یکی از کارگزاران آن حضرت باشد^{۷۵}، اما امام(ع) هرگز حاضر به پذیرش پیشنهاد جریر لئذی در موقع اعزام وی صریحاً^{۷۶} به او این چنین مأموریت داد که معاویه را بدان‌چه مابقی مسلمانان دعوت شدند فراخواند و به او بفهماند که نه امام و نه سایر مسلمانان حاضر به پذیرش امارت او می‌باشند و فرمودند:

نامه مرا به معاویه برسان، اگر او هم چون دیگر مسلمانان به راه آمد، چه بهتر، و گرنه او را از نتیجه وخیم پیمان‌شکنی و گردنکشی آگاه کن و هشدار ده و به او بفهمان که نه من راضیم او فرماندار باشد و نه توده مردم به خلافت او تن می‌دهند.^{۷۶}

بر این اساس، جریر مأمور شد تا یک پیام شفاهی و یک پیام کتبی از جانب علی(ع) به معاویه برساند. البته در پیام شفاهی، سخن از این است که معاویه به کلی از امارت کناره گیرد و این خود، شرطی را که جریر مطرح کرده بود ملغی می‌کرد.

اما گویا پس از ورود به دمشق، جریر تنها در محور پیام کتبی امیرمؤمنان(ع) به گفتگو با معاویه ایخت، و اساساً سخنی از ابقا و یا برکناری معاویه پیش نیاورد. زیرا در شام، با انحراف افکار عمومی به سوی خون‌خواهی عثمان، آنچه که می‌توانست این انحراف را خنثی کند، بیعت‌خواهی از معاویه و شامیان بود که برمفاد نامه علی(ع) نیز انطباق داشت.

نامه امام علی(ع)

اما بعد، همانا بیعتی که مردم در مدینه با من کرده‌اند برای تو نیز که در شام اقامت داری الزامی است چه همان کسان که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کرده بودند و بر همان پایه و روشی که با ایشان بیعت شده بود، با من بیعت کرده‌اند، ازین رو (هیچ فرد) حاضر را چاره‌ای نیست مگر آنکه اختیار بیعت کند و (هیچ فرد) غایب را راهی نیست که آن را مردود شمارد. شوری فقط حق مهاجران و انصار است، و هنگامی که شورایی از مهاجران و انصار تشکیل شد و بر رهبری مردی اتفاق کردند و او را امام خواندند این همان گزینش مورد رضای خداست، اگر کسی به سبب مخالفت و عیب‌جویی از آن پیشوا یا به علت دلبستگی به دیگری و یا هر بویه و مراد دیگر از امر قاطبه امت سرپیچد و ازین دایره پا بیرون نهد، او را به حدودی که از آن بیرون شده باز گردانند و به جای خود نشانند، و اگر امتناع کند از آن رو که راهی خلاف راه مؤمنان پیموده با او بجنگند و خداوند او

را به سبب آنکه خود راه جداگانه‌ای در پیش گرفته به مؤاخذه گیرد و به دوزخش در آرد، و عاقبتش تباه شود. طلحه و زبیر با من بیعت کردند و سپس بیعت مرا شکستند و این بیعت‌شکنی آنان در حکم ارتداد بود و من بدین سبب با ایشان در افتادم و جنگیدم تا آنکه حق در رسید و در حالی که آنها خوش نداشتند امر خدا غالب آمد. پس تو نیز به راه دیگر مسلمانان در آی زیرا من طالب سلامت تو هستم و خوش‌تر چیزی نزد من برای تو عافیت است مگر آنکه خود خویشتن را عرضه بلا کنی. اگر خود را دچار بلا سازی (و به سرکشی ادامه دهی) من با تو بجنگم و از خدا بر ضدت یاری گیرم. درباره قاتلان عثمان سخن بسیار گفته‌ای، نخست بدان راهی که مسلمانان می‌پیمایند در آی و سپس با آنان به محاکمه نزد من آی تا (در میان شما داوری کنم) و تو و آنان را بر (قبول حکم) کتاب خدا وادارم. اما این (پندار) که تو در پی آنی به از شیر گرفتن کودکان ماند و جز بهانه‌ای پر از نیرنگ نیست. به جان خودم اگر به عقل خویش مراجعه کنی و به دور از هوای نفس بنگری می‌دانی که من در خون عثمان بی‌گناه‌ترین فرد قریش هستم و بکلی از آن برکنارم. و بدان که تو در شمار آزادشدگان جنگی هستی و اسیران آزاد شده سزاوار خلافت و شرکت در شوری نیستند. اینک من جریر بن عبد الله را که از مؤمنان و مهاجران است، نزد تو و آنان که پیرامونت هستند فرستادم تا پس‌کن، و لا قو ۱۵ ا لآ بالآ مه (نیست نیرویی مگر به خداوند).^{۷۷}

اسنادنامه

نصر بن مزاحم این نامه را از عمر بن سعد اسدی نقل نموده است.^{۷۸} مورخین دیگر نیز آن را با تفاوت‌هایی از یکدیگر ذکر نموده و در نهج البلاغه سیدرضی به عنوان نامه ششم ذکر گردیده است. از نظر خوئی این اولین نامه آن حضرت (ع) به سوی معاویه است که او را دعوت به بیعت خویش می‌کند.^{۷۹} او معتقد است که لفظ لآ این نامه و نامه ششم و نامه هفتاد و پنج و هفتم نهج البلاغه یک نامه بوده و بعد از آن از هم جدا شده‌اند.^{۸۰}

از نظر او آنچه که این نکته را تأیید می‌کند این است که دینوری پس از ذکر نامه چنین می‌گوید: معاویه مردی را از عبس که دارای بیان بود انتخاب کرد و نامه‌ای به علی (ع) نوشت با عنوان: من معاویه الی علی و داخل، انسم الله الی رحیم الله الی رحیم بدون هیچ مطلب دیگر، و هنگامی که فرستاده معاویه نامه را به علی (ع) تقدیم کرد، او دانست که معاویه با او خواهد جنگید و جواب وی را بر آنچه که او مایل است نخواهد داد.^{۸۱}

ابوحنیفه دینوری پس از ذکر واقعه ارسال جریر به سوی معاویه نامه امام را بیان نموده است.^{۸۲} ابن عبدربه نیز این نامه را متفاوت در الفاظ و بعضی عبارات ارائه نموده^{۸۳} و در کتاب بحارالانوار نیز ذکر گردیده است.^{۸۴}

ابن قتیبه دینوری پس از ذکر ماجرای سفارت جریر، نامه ارسالی امام(ع) به معاویه را همان نامه ذکر شده در کتاب صفین با اندکی تفاوت در بعضی عبارات ذکر نموده و در آن با عکثان (بُءِ اِلٰی معاویة مَر) هُ ثانیة ذکر نموده که از نظر وی نشان‌دهنده این است که دومین نامه آن حضرت به معاویه می‌باشد^{۸۵} و اگر این گفته ابن قتیبه درست باشد باید پذیرفت که از اولین نامه امام به معاویه اثری در کتب مورخین نمی‌باشد.

ابن ابی‌الحدید نیز این نامه را ذکر نموده^{۸۶} و ابن عساکر نیز آن را به همان شیوه ابن ابی‌الحدید بیان نموده است.^{۸۷}

آخرین شاهد این نوشتار بر عدم ابقای معاویه ادامه ذکر این واقعه تاریخی است که، به هنگام ورود جریر به عنوان سفیر ویژه امام به شام، معاویه به جریر چنین می‌گوید:

به علی(ع) نامه بنویس که اگر در زمان حیاتش، مصر و شام را برای او قرار دهد و پس از وفاتش بیعت هیچ کس را بر گردن او قرار ندهد، آنگاه وی حاضر است امر خلافت را به علی واگذارد و با ارسال نامه به طور مکتوب، و نه به طور حضوری خلافتش را بپذیرد.^{۸۸}

این سخن معاویه، در واقع بیانگر اهداف اصلی او بود و به خوبی نشان می‌داد که خون‌خواهی عثمان بهانه‌ای بیش نیست، و او در موقعیت فعلی در پی حفظ امارت خود در شام و توسعه آن تا قلمرو مصر است و نیز حکایت از آن داشت که معاویه در آینده - پس از وفات علی(ع) - به پذیرش خلافت هیچ کس تن در نخواهد داد *دایقۃ* اُ بدان معنا بود که پس از علی(ع)، او مدعی خلافت خواهد شد. این‌ها خواسته‌های معاویه در سطح کلان بود.

با افشا شدن این درخواست معاویه از امام مبنی بر واگذاری شام به او در میان عرب، ولیدبن عقبه برادر مادری عثمان که امیرمومنان بر او حد شراب جاری کرده بود اشعار ذیل را جهت تحریک معاویه به جنگ با امام برای وی فرستاد که:

ای پسر حرب بیگمان نامه‌ای که از روی طمع نوشته‌ای ببلای بزرگی برایت به بار می‌آورد. در آن نامه از علی چیزی خواستی که هرگز به دست نخواهی آورد و اگر هم به دست آری شبی چند بیش نباید و به زودی از او لطمه‌ای خواهی خورد که از آن پس بقایت نباشد، پس با آرزوهای بسیار بر خود دل میند. آیا کسی چون علی، به نیرنگ تو فریب می‌خورد، آنچه از پیش بارها آزموده‌ای باید تو را عبرتی کافی باشد.^{۸۹}

حال، سخن در این است که اگر این خواسته‌ها و شروط پذیرفته می‌شد، آیا در آن صورت، معاویه با علی(ع) بیعت می‌کرد؟ هنگامی که نامه معاویه به علی(ع) رسید، آن حضرت دانست که این یک نیرنگ است.^{۹۰} چرا که این احتمال وجود داشت که معاویه حتی پس از برآورده شدن خواسته‌هایش، همچنان از بیعت با علی(ع) خودداری کند.^{۹۱}

در منابع از متن نامه درخواستی معاویه به امام(ع) گزارشی به دست نیامده و تنها به این اکتفا نموده‌اند که امام با ارسال نامه‌ای به جریر مبنی بر رد درخواست اعطای حکومت شام از سوی معاویه، از وی خواست تا هر چه سریع‌تر تکلیف جنگ یا صلح را مشخص بنماید.^{۹۲}

همچنین به او بیان داشت که اگر منظور معاویه از این همه ملاحظه و وقت‌گذرانی این است تا آن حضرت حکومت شام را به معاویه واگذار نماید، به راه خطا رفته و پیش از این هم مغیره‌بن شعبه از وی خواسته بود تا حکومت شام را برای او قرار دهد، اما او هرگز ستمکاران را پشتیبان خود قرار نخواهد داد:

اما بعد، به راستی مغیره‌بن شعبه پیش از این به مشورت با من گفته بود که معاویه را بر شام بگمارم و خود بر مدینه حکومت رانم ولی من از این کار خود داری کردم. زنهار مباد آنکه خداوند ببیند من گمراهان را دست و دستیار خود گرفته باشم. اگر آن مرد به وسیله تو بیعت سپرد چه نکوتر و گرنه بازگرد.^{۹۳}

متن نامه امام به جریر به صراحت گویای مخالفت آن حضرت بر تداوم حکومت معاویه می‌باشد. این نامه، به خوبی از ژرف‌نگری علی(ع) حکایت داشت، او می‌دانست که معاویه امارت را برای همیشه می‌خواهد و پیش از آن که از دسترسی به این هدف مطمئن شود، به هیچ مسالمتی تن در نخواهد داد. جریر دیری نزد معاویه بماند تا آنجا که مردم او را متهم به گرایش و سازش با معاویه کردند و علی(ع) گفت:

من برای سفیر خود مهلتی تعیین کردم که پس از انقضای آن نباید درنگ کند، مگر آنکه فریب خورده یا نافرمان باشد! ولی او چندان تأخیر کرد که امام از وی نا امید شد.^{۹۴}

مردم کوفه آماده جنگ بودند و از امام می‌خواستند تا اعلام جنگ بدهد. اما امام(ع) که بدنبال راهی برای حل مسالمت‌جویانه مسئله بود جواب داد: مطالعات فریبگی

اگر برای جنگ آماده شوم، در حالی که جریر در نزد اهل شام است، کار را برای گفتگو می‌بندد و اگر اهل شام خواهان آشتی باشند، آن راه بسته می‌شود.^{۹۵}

پس از آن علی(ع) به جریر نوشت:

اما بعد، چون این نامه من به تو رسد، معاویه را به روشنگویی وادار و او را قاطعانه به حجت گیر و سپس میان جنگی ویرانگر و صلحی سعادت‌آور منخیرش گردان، اگر جنگ را برگزید به پیمان شکنی هشدارش ده و اگر صلح را اختیار کرد بیعتش را بستان.^{۹۶}

جریر نیز از معاویه خواست که یا بیعت کند و یا جنگ را برگزیند. معاویه پاسخ قطعی را به مجلس بعدی موکول نمود و سرانجام چون مردم شام با وی بیعت کردند و او آنان را در این بیعت‌گیری ارزیابی نمود و قابل توجه دید در نخستین دیدار به جریر گفت: «ای جریر به مولایت ملحق شو» و سرانجام پس از یکصد و بیست روز از ارسال جریر^{۹۷} اعلان جنگ قطعی از جانب معاویه انجام شد.

نتیجه

در آغاز خلافت امام علی(ع) ما شاهد اقدام قاطع آن حضرت در برکناری فوری و بلادرنگ معاویه هستیم که برخلاف دو روایت که بیانگر ابقاء او بر حکومت شام هستند، انبوه شواهد دیگر به عزل فوری او علیرغم درخواست‌های ذیلانه او بر واگذاری حکومت شام از سوی امام به او دارد.

این اخبار که درآغازین روابط امام علی با معاویه که در نامه‌های رد و بدل شده مشهود است بیان گردید بیانگر نتایج خلاصه شده زیر است:

۱) امام علی به محض رسیدن به خلافت، علیرغم توصیه نزدیکان بر ابقای معاویه، نسبت به عزل او اقدام و این عمل نشان از فسق و فجور معاویه و عمق ژرف‌نگری امام داشت. آن حضرت معاویه را برای یک روز هم تحمل نمی‌نمود که در رأس کار مسلمانان باشد. اینکه امام(ع) پس از به خلافت رسیدن، تمام والیان عثمان را برکنار نمود و هرچه نزدیکان آن حضرت از وی خواستند تا حداقل نسبت به ابقای معاویه اقدام کند، با فرمودن این جمله که هرگز ظالمین را به عنوان بازوی خود به کار نخواهد گمارد، نشان داد که در اصل به مخالفت با سیره و عمل خلفای قبلی خود برخاسته است و روش چند ساله آنان را با سؤالات بسیاری روبرو نمود.

۲) ادعای خونخواهی عثمان از سوی معاویه، یک ادعای دروغین بود و او در اصل منتظر رسیدن چنین روزی بود و این بهترین فرصت برای رسیدن او به حکومت مسلمانان بود که از قبل برای او آماده نموده بودند. هرگاه امام حاضر به واگذاری حکومت‌شان به معاویه اویقتیند ا

ادعای خونخواهی عثمان را فراموش می نمود و این نکته از درخواستهای ملتسمانه و نامه هایش به امام مشهود است، که البته آنحضرت هرگز با درخواست وی موافقت ننمود.

(۳) معاویه آغازگر بزرگترین جنگ داخلی میان مسلمانان بود که با مخالفت نسبت به خلیفه شرعی برخاست. این معاویه بود که جواب اولین نامه امام را با عنوان اینکه بین من و تو، جز جنگی سخت چیزی نخواهد بود داد و باعث آن همه مصائب بزرگ برای امت اسلام گردید. این حق شرعی آن حضرت بود که نسبت به عزل او اقدام نمود، کما اینکه خود خلفای گذشته هم به محض به خلافت رسیدن بسیاری از والیان قبلی خود را برکنار می نمودند، اما معاویه این حق را برای خود قائل بود که چون بر گمارده عمر و عثمان است، کسی را یارای برکناری او نیست.

(۴) مخالفت معاویه با حکومت امام(ع) و نبرد صفین ریشه در حوادث گذشته تاریخ داشت. تضاد امام علی و معاویه، تضاد سیاهی و سپیدی بود که سازش میان آنان امکان نداشت. نبرد صفین حاصل تمهیدات و مقدمه سازی دیگران بوده است که اگر روزی علی به حکومت برسد، تازه با مخالفت معاویه روبرو گردد و حکومت او هرگز قوام لازم را نیابد، امری که با مرگ عثمان تحقق پیدا نمود.



پی نوشت

- ۱- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، انساب الاشراف، ج ۲، تحقیق، سهیل زکاروریا ض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۷ه ق، ص ۲۰۵.
- ۲- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۳، بیروت، دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۴ ه ق، ص ۸۲۵.
- ۳- امام (ع) در جواب شورشیان بر عثمان که خواهان بیعت با آن حضرت بودند: «لیس ذلک إلیکم، إنما هو لاهل الشوری وأهل بدر، فمن رضی به أهل الشوری وأهل بدر فهو الخلیفه، فنجتمع ونظر فی هذا». ابن قتیبه دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، الامامة و السياسة، ج ۱، تحقیق، علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۰ ه ق، ص ۶۵.
- ۴- ابن جوزی، ابو الفرج عبد الرحمن بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، تحقیق. محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۲ ه ق، ص ۶۳.
- ۵- ابن اثیر، ابو الحسن علی بن محمد بن عبد الکریم شیبانی الجزری، الکامل فی التاریخ، ج ۲، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵ ق، ص ۱۹۸.
- ۶- همان، ج ۳، ص ۲۰۱.
- ۷- ابن اعثم الکوفی، أبو محمد أحمد، الفتوح، ج ۲، تحقیق، علی شیری، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ ه ق، ص ۴۴۷.
- ۸- ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۸.
- ۹- لیس بنی و بین قیس عتاب. غیر طعن الکللی و ضرب الرقاب. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۸.
- ۱۰- ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۸.
- ۱۱- بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۱۲- همان، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۱۳- ابن اثیر، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۴، ص ۴۷۲.
- ۱۴- مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، تحقیق، اسعد داغر، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۹ه ق، ص ۳۵۶.
- ۱۵- لاولیت هؤلاء أب. دأ ولا مثلهم یولی « (ابن جوزی، المنتظم، ج ۵، ص ۷۱؛ طبری، تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۸۳۰؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۴۴۶).

- ۱۶- والله لا آداهن فی دینی ، ولا أعطی الریاء فی امری. (مسعودی ، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۶).
طبری پاسخ امام (ع) را چنین بیان نموده که فرمود: والله لا آداهن فی دینی ولا أعطی الدینی فی امری ؛ به خدا در کار دین تساهل نمی کنم و در کار خویش زبونی روا نمی دارم. (طبری ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۴۱).
- ۱۷- اخبار الطوال، ص ۱۴۲؛ مسعودی ، مروج الذهب ، ج ۲، ص ۳۵۶. طبری پاسخ امام(ع) به مغیره را چنین بیان می دارد که : والله لو كان ساعة من نهار لاجتهدت فيها رأی ولا ولیت هؤلاء ولا مثلهم یولی ؛ به خدا اگر فقط لختی از روز بباشم به رأی خویش کار می کنم و این جمع و امثال آن ها را به کار نمی گمارم. (طبری ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۳۹).
- ۱۸- لا والله لأستعمل معاویه بومین ابدا (مسعودی ، مروج الذهب ، ج ۲، ص ۳۵۶).
- ۱۹- بلاذری ، انساب الاشراف ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ .
- ۲۰- بلاذری ، انساب الاشراف ، ج ۲ ، ص ۲۱۲ .
- ۲۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
- ۲۲- همان، ج ۱۰، ص ۲۳۲ - ۲۳۳.
- ۲۳- محدث قمی ، الکنی و الالقب ، ج ۲ ، نجف الاشرف ، ۱۳۷۶ هجری ، ص ۱۹۴ .
- ۲۴- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه ، ج ۳ ص ۲۵۲؛ بحار الانوار ج ۸ ص ۴۶۸ .
- ۲۵- ابو عبد الله محمد بن واقدی ، متوفی ۲۰۷ ه . از دانشمندان بزرگ شیعه ، از مردم مدینه منوره است که بعدها به بغداد رفته و در همانجا زندگی را بدرود گفته است ، واقد نام ج ۱ وی بوده است به دلیل شهرت زیادش ، فرزندان او را واقدی می گفتند. ابن میثم بحرانی ، کمال الدین میثم ، شرح المصباح ، ج ۵ ، فم ، انتشارات النصر ، چاپ دفتر اسلامی ، ۱۳۶۲ ص ۲۳۳ .
- ۲۶- نهج البلاغه ، نامه ۷۵ .
- ۲۷- ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۸ ص ۶۷
- ۲۸- ابن ابی شیبیه ، ابو بکر عبد الله بن محمد ، المصنف فی الاحادیث و الاثار ، ج ۱۵ ، تقدیم و ضبط کمال یوسف الحوت ، بیروت ، دار التاج ، ۱۴۰۹ ه ق ، ص ۲۰۴ . ۲۰۵ . ۲۱۲ .
- ۲۹- ابو الفرج الاصفهانی ، الاغانی ، ج ۱۶ ، مصر ، وزارة الثقافة و الارشاد القومي ، المؤسسة المصرية العامة ، ۱۹۶۳ م ، ص ۳۳۴ .
- ۳۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱ ، ص ۶۲ .
- ۳۱- عمر في أَوخ ، تاریخ صدرالاسلام و الدولة الامویة ، بیروت ، دارالعلم للملایین ، چاپ هفتم ، ۱۹۸۶ م ، ص ۱۱۳ .
- ۳۲- ابن عساکر ، تاریخ دمشق، ج ۶۲، ص ۹۱ .

- ۳۳- ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال . ص ۱۴۰ .
- ۳۴- همان. ص ۱۴۰.
- ۳۵- ابن قتیبہ دینوری ، الامامہ و السیاسہ، ج ۱، ص ۱۳۷ .
- ۳۶- نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین . ص ۴۷۲ .
- ۳۷- نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین . ص ۴۷۲ .
- ۳۸- نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین ص ۴۷۱ و ۷۹؛ ابن قتیبہ دینوری ، الامامہ و السیاسہ ج ۱ ، ص ۱۳۸؛ مسعودی ، مروج الذهب ج ۳ ص ۱۴؛ ابن اعثم کوفی، ج ۳ ص ۱۵۴ .
- ۳۹- نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین ، ص ۴۷۲ .
- ۴۰- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ، ج ۱۵ ص ۱۱۹
- ۴۱- ابن اعثم ، الفتوح، ج ۳ ، ص ۱۵۵ .
- ۴۲- ابن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۳، ص ۱۹۸ .
- ۴۳- طبری ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۴۱ .
- واللذی اولی منهم أحد أ أبد أ؛ فإن أقبلوا فذلک خیرٌ لهم، وإن أدبروا بذلت لهم السیف « (المنتظم، ج ۵، ص ۷۲؛ تاریخ الاسلام ذهبی ، ج ۳ ، ص ۵۳۹ ؛ مروج الذهب ، ج ۲، ص ۳۵۶؛ تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۴۰).
- ۴۵- ما میتة إن متها غیر عاجز ... بعار إذا ما غالت النفس غولها « (طبری ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۴۱).
- ۴۶- ابن جوزی ، المنتظم ، ج ۵ ، ص ۷۱؛ طبری ، تاریخ الطبری ، ج ۴ ، ص ۴۴۱ .
- ۴۷- لست من مکرک ومکره فی شیء ، ولا أعطیه إلا السیف ، حتی یغلب الباطل (تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۵۳۹؛ ابن اثیر ، الکامل ، ج ۳ ، ص ۱۰۱؛ مروج الذهب ، ج ۲ ، ص ۳۵۷ .
- ۴۸- سهل بن حنیف انصاری، برادر عثمان بن حنیف از طایفه عمر بن عوف و از قبیله اوس و ساکن محله قبا در مدینه بود. پس از رحلت پیامبر، سهل انصاری از جمله مخالفان خلافت ابوبکر بود که به همراه یازده تن از صحابه به مخالفت از بیعت با ابوبکر داد سخن داد. او بعد از قتل عثمان از نخستین گروندگان به امیر المؤمنین علیه السلام بود (ابن سعد ، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری ، الطبقات الکبری، ج ۳ ، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت ، دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۰ ه ق ، ص ۳۷۱).
- ۴۹- دینوری ، ابوحنیفه احمد بن داود ، الاخبار الطوال ، تحقیق: عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیبال، قم ، انتشارات رضی، ۱۳۶۸ش، ص ۱۴۱ .
- ۵۰- ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۲ .

- ۵۱- ابن عساکر ، علی بن الحسن ، تاریخ دمشق الکبیر، ج ۶۲ تحقیق ابی عبداللہ علی عاشور الجنوبی، بیروت ، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ ق ، ص ۸۱ .
- ۵۲- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۲ ؛ ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲؛ ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال، ص ۱۴۰؛ ابن جوزی ، المنتظم، ج ۵، ص ۷۲.
- ۵۳- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۳؛ ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.
- ۵۴- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۳ .
- ۵۵- به او چنین گفت که وقتی به مدینه رسیدی پائین طومار را بگیر و انگاه فرستاده علی را نیز به همراه سفیر خود به مدینه فرستاد و آنان در غره ماه ربیع الاول به مدینه رسیدند و وارد شهر شدند ، مرد عبسی چنانکه معاویه دستور داده بود طومار را بلند کرد و مردم برون شدند و او را می نگریستند و دانستند که معاویه مخالف است. مرد عبسی همچنان برفت تا پیش علی(ع) رسید و طومار را به او داد که امام مهر از آن برگرفت و نوشته ای در آن نبود . امام از فرستاده جویای خبر شد و پرسید که آیا در امان است و امام فرمود: « آری ، فرستادگان در امانند و کشته نشوند» گفت خبر اینست که قومی بجا گذاشتم که جز به قصاص رضایت ندهند.» امام پرسید از کی ؟ جواب داد: «از خود تو و شصت هزار پیر را به جای نهادم که زیر پیراهن عثمان می گریستند که پیراهن را برای آنها نصب کرده اند و بر منبر دمشق کشیده اند.» امام(ع) فرمود : « خون عثمان را از من می خواهند ؟ مگر من مانند عثمان خون باخته نیستم ، خدایا در پیشگاه تو از خون عثمان بیزاری می کنم ، به خدا قاتلان عثمان از دسترس بدورند مگر خدا بخواهد که وقتی او عزوجل کاری را اراده کند آنرا به انجام می برد، برو. (طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۳) .
- ۵۶- ابن جوزی ، المنتظم، ج ۵، ص ۷۶.
- ۵۷- ابن قتیبه دینوری ، الامامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۷۴.
- ۵۸- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۵ .
- ۵۹- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۴.
- ۶۰- ابن سعد ، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری ، الطبقات الکبری، ج ۳، تحقیق محمد عبد القادر عطا، بیروت ، دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۰ ه ق .
- ۶۱- طبری ، تاریخ الطبری، ج ۴ ، ص ۴۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۲ ، ص ۲۲۴ ابو حنیفه دینوری ؛ اخبار الطوال ، ص ۱۴۴.
- ۶۲- ابن اثیر ، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۲۲ .

- ۶۳- ابن اعثم ، الفتوح، ج ۲، ص ۳۷۴، ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال، ص ۱۵۲ ؛ بلاذری ، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۷۳، گفتنی است که نامه امام برای خیر فتح به قرظ به کعب حاکم کوفه، در رجب همین سال نوشته شده است. نک: الجمل، ص ۴۰۴.
- ۶۴- ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۲، ص ۴۹۰ .
- ۶۵- خوئی ، میرزا حبیب الله هاشم ، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ، ج ۱۷، تصحیح سید ابراهیم میانجی ، تهران ، انتشارات مکتبه الاسلامیه ، ۱۳۵۸ ه ش ، چ چهارم ، ص ۲۵۱ .
- ۶۶- بلاذری ، انساب الاشراف ، ج ۲، ص ۲۷۱ ؛ ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال ، ص ۱۵۲ .
- ۶۷- خلیفه بن خیاط ، ابو عمرو بن ابی هیبره اللیثی العصفری، تاریخ خلیفه ، تحقیق فواز ، بیروت ، دار الکتب العلمیه ، ۱۴۱۵ ه ق ، ص ۱۸۴ .
- ۶۸- ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال ، ص ۱۵۳ ؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۱، ص ۱۳۸؛ بلاذری در گزارشی دیگر که مشخص نمی کند از کیست بیان نموده که ورود علی(ع) به کوفه در رمضان سال سی و شش هجری بوده است . (انساب الاشراف ، ج ۲، ص ۲۷۳).
- ۶۹- ابن قتیبه دینوری ، الامامه و السیاسه ، ج ۱، ص ۱۰۹ ؛ ابن اعثم ، الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۰ .
- ۷۰- نصر بن مزاحم منقری ، وقعہ صفین ، ص ۷ .
- ۷۱- نصر بن مزاحم منقری ، وقعہ صفین، ص ۸ .
- ۷۲- ابن اعثم ، الفتوح، ج ۲، ص ۴۹۰ .
- ۷۳- همان.
- ۷۴- یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی ، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، بیروت ، دار صادر، بی تا ، ص ۱۸۴؛ در البدایه و النهایه این متن آمده است : بین من و او دوستی است و من از او برایت بیعت خواهم گرفت . (البدایه و النهایه ، ج ۷، ص ۲۵۳).
- ۷۵- نصر بن مزاحم منقری ، نصر بن مزاحم منقری ، وقعہ صفین ، ص ۲۷ .
- ۷۶- نصر بن مزاحم منقری ، وقعہ صفین ، ص ۲۷؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۲، ص ۵۰۰؛ الامامه و السیاسه ، ج ۱، ص ۱۱۳ .
- ۷۷- نصر بن مزاحم منقری ، پیکار صفین، ص ۵۰ .
- ۷۸- نصر بن مزاحم منقری ، وقعہ صفین ص ۲۸ .
- ۷۹- خوئی ، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه ، ج ۱۷، ص ۱۹۶
- ۸۰- همان، ص ۱۹۸
- ۸۱- خنفلج ، البراعه فی شرح نهج البلاغه ، ج ۱۷، ص ۸۲ .
- ۸۲- ابو حنیفه دینوری ، اخبار الطوال ، ص ۱۵۷ .

- ۸۳- ابن عبد ربه الأندلسی ، شهاب الدین ابو عمرو احمد بن محمد ، عقد الفرید ، ج ۲، بیروت ، دار الکتب العلمیه ، ۱۴۰۴ ه ق ، ص ۱۱۰ .
- ۸۴- مجلسی ، محمد باقر، بحارالانوار، بیروت ، مؤسسه الوفاء ، ۱۴۰۴ ه ق ، ص ۳۶۸ .
- ۸۵- ابن قتیبہ دینوری ، الامامه و السیاسه . ج ۱، ص ۱۱۳ .
- ۸۶- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، ج ۱۴ ، ص ۲۴۷ .
- ۸۷- ابن عساکر ، تاریخ دمشق ، ج ۵۲ ، ص ۱۲۸ .
- ۸۸- تاریخ الاسلام ذهبی ، ج ۳ ، ص ۵۴۰ ؛ بنابر گزارشی دیگر، معاویه از علی (ع) خواست که شام را به او بسپارد و مصر را خراجگزار او مقرر کند. نصر بن مزاحم منقری، همان، ص ۸۱ ؛ ابن قتیبہ دینوری ، الإمامه و السیاسه ج ۱ ، ص ۱۱۵ .
- ۸۹- نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین ، ص ۵۳ .
- ۹۰- ابن قتیبہ دینوری ، الإمامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۱۵ .
- ۹۱- ابن ابی الحدید ، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰ ، ص ۲۳۲
- ۹۲- ابن قتیبہ دینوری، الإمامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۱۶ ؛ نصر بن مزاحم منقری ، وقعه صفین ، ص ۵۲ ؛ ابن اعثم ، الفتوح ، ج ۲ ، ص ۳۹۲ ؛ ابن عبد ربه ، عقد الفرید ، ج ۳ ، ص ۸۰ .
- ۹۳- ما بعلاہ افان معاویہ ! نما أراد بما طلب أ لا یكون لی فی عنقہئیبو أن یختار من أمره ما أ حبّ ، و قد کان المغیرہ بن شعبه أشار علیّ و أنا بالمدينه أن أستعمله علی الشام فأبیت ذلك علیه و لم یکن اللہ لیرانی أتّخذ المض لمین عضدا ، فإن بايعک ال رجل و ! لأ فأقبل « (ابن قتیبہ دینوری ، الامامه و السیاسه ، ج ۱ ، ص ۱۱۶) .
- ۹۴- همان ، به نظر می رسد هر دو مطلب در باره جریر درست باشد . یعنی هم قلبا دوست عثمان بوده و می خواست اهل شام تقویت بشوند و هم معاویه او را اغفال کرده و نگه داشته بود .
- ۹۵- ابن ابی الحدید ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید . ج ۲ . ص ۳۲۲ .
- ۹۶- نصر بن مزاحم منقری ، پیکار صفین ، ترجمه پرویز اتابکی ، تهران ، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چ دوم، ۱۳۷۰ ه ش ، ص ۸۶ .
- ۹۷- ابن اعثم ، الفتوح، ج ۱، ص ۱۷۱ .